

انترناسیونالیسم پرولتری و

باب اوکیان مرتد

بخش اول

آغاز سخن

این نوشته مکتبی است بر نظرات باب اوکیان (باب، از این ببعده) که در سال 1984 زیر نام "مسایل جهتگیری استراتژیک" منتشر شده و قبل از آنکه بصورت یک رساله بیرون داده شود طی بخشهای جداگانه در دسترس خوانندگان قرار میگیرد. از زمانیکه باب این نظرات را بیرون داده بیشتر از چهاردهه میگذرد لیکن هیچ کسی بطور جدی به آن توجه نکرده است. اکنون که به واسطه حزب کمونیست ایران (م-ل-م) (حواریون ایرانی باب، از این ببعده) دهلیزی به زبان فارسی بزیرزمینی باب باز شده، دیده میشود که در آنجا رادخانه کاملی برای تحریف مارکسیزم-لنینیسم-مائویسم وجود دارد. بدون صحابه ایرانی باب، ترجمه و نشر این انحرافات معرفی رویونیسم باب در افغانستان و ایران خیلی مشکل بود. به این لحاظ طبقه کارگر افغانستان و ایران آگاهی به رویونیسم باب را مدیون حواریون ایرانی او میباشد.

حواریون ایرانی باب نام این سخنرانی را از "مسایل جهتگیری استراتژیک" به "گسست از ایده های کهن"! تغییر داده اند. این تغییر نام هیچ عکس العملی را از طرف باب بر نیانگیخته و گویا که به اجازه او انجام شده است. خنده آور اینست که نزد باب و حواریون ایرانی اش محتوای "مسایل جهتگیری استراتژیک" مساوی است به "گسست از ایده های کهن"!.

در پیشگفتار نسخه فارسی این نوشته چنین میخوانیم: "موضوع خاص این سخنرانی، بررسی و نقد خط و مشی حاکم بر "جبهه متحد ضد فاشیسم" است. جبهه هایی که در مقطعی از جنگ جهانی دوم تحت رهبری کمینترن و حزب کمونیست شوروی و مشخصاً تحت رهبری استالین تأسیس و هدایت شد. اما موضوع عام این کتاب، انترناسیونالیسم پرولتری، خط و مشی و استراتژی کمونیستی در قبال مسائل مربوط به انقلاب در سطح جهانی و رابطه آن با انقلاب در یک کشور مشخص و سوسیالیسم در یک کشور است".

برای معلومات عمومی حواریون ایرانی باب این لازم به تذکر است که بگوئیم "جبهه متحد ضد فاشیسم" یک جبهه بودند "جبهه ها"، از آن گذشته، این جبهه، یک جبهه سیاسی بودند نه نظامی که "جبهه ها" گفته شود. جای تعجب است که باب حتی در همان سالهای 1984 ضد استالین حرف میزد و کسی به او نمیگفته حرف دهندت را بفهم! جنبش انقلابی بین المللی با این همه بی اعتنائی بگستاخی های باب بستر رشد و باروری برای او بوده است. آدم میتواند ببیند که چرا باب در جنبش انقلابی بین المللی شرکت کرده بود. او و دستیارانش برای مقاصد معینی وارد این جنبش شده بودند که بعد از چهاردهه و بررسی نتایج آنها میتوان درک کرد. ما چندی از آنها را در اینجا گزارش میدهیم:

1- ماه سپتامبر سال 1992 را بیاد بیاوریم که "جهانی برای فتح" چه هیاهویی را براه انداخته بود یا چه لحنی اخطار میداد که اگر صدر گونزالو را رها نکنند "زمین وزمان را به آتش میکشیم!" و بیاد بیاوریم که چگونه "به آتش کشیدن زمین وزمان" به پول جمع کردن برای استخدام وکیل مدافع تقلیل یافت! چندی بعد آنها کارزاری را به اصطلاح علیه تسلیم طلبی در پیرو براه انداختند و کشور بکشور و شهر بشهر در اروپا رفتند و در ظاهر "لویز آرشا برشا" را کوبیدند ولی در ضمن گفتند که "پیشنهاد صلح از جانب رفیق گونزالو نبوده و این یک شایعه است". به این قسم غیر مستقیم "سنگ را بیاد جنگ دادند" و بالون اتهام بی اساس را باد کردند. امریکائی ها میدانستند فقط همین که گفته شود "پیام صلح از طرف رفیق گونزالو نبوده" کافی است که شک و تردید را نسبت به رفیق گونزالو در دل کمونیست های دنیا برانگیزد، زیرا برای رفع این شک و تردید به سند و مدرک و آنها هم از زبان خود رفیق گونزالو ضرور است. این مقدمات حمله باب و دستیارانش بر رفیق گونزالو بود. بیدادگاه طبقات حاکمه پیرو تقریباً بیست سال بعدتر از دستگیری رفیق گونزالو او و عده ای دیگر از اعضای حزب کمونیست پیرو را که بزندان انداخته بودند به محاکمه بردند، در سالون محاکمه یکی از اعضای سابق کمیته مرکزی حزب کمونیست پیرو شعار داده بود که "زنده باد قهرمانان خلق". باب و دستیارانش این شعار را به تمسخر گرفته و بمنظور خرد ساختن رفیق گونزالو هجونا مه مفصلی را در "پست الکترونیکی جهانی برای فتح" و ارگان نشراتی حزب باب به نشر سپردند (این شعار از صدر مائو است و ابداع کننده آن نیز او میباشد- جلد پنجم آثار مائو). باب و صحابه اش گفتند که چرا صدر گونزالو در سالون محکمه عکس العملی مانند "سخنرانی در قفس" (سپتامبر 1992) از خود نشان نداد! می بینیم که آنها با چه دسیسه چینی روانی علیه کمونیسم و یکی از رهبران آن (رفیق گونزالو) تمهید و مقدمه چیدند و چطور در همگامی غیر مستقیم با طبقات حاکمه پیرو و امپریالیسم امریکا رفیق گونزالو را بدنام ساختند.

2- باب و حواریون ایرانی او همیشه علیه جنگ خلق در هند کارزار نامرئی را از پیش برده اند. او و صحابه هیچ زمانی در مورد این جنگ حرف نزده اند. جنگی که در آن بیشتر از پنجاه میلیون پا برهنه زحمتکش به شکلی از اشکال شرکت دارند، هیچ زمانی از جانب مطبوعات حزب باب حواریون ایرانی او پوشش داده نشده. تازمانی که (جا) متلاشی نشده بود، بدلیل آنکه "جهانی برای فتح" تحت کنترل افرادی مربوط به باب قرار داشت، در آنجا نیز چیز زیادی در مورد جنگ خلق در هند بچشم نمیخورد. اگر امروز از یک کارگر امریکایی که از نظر غریزه به مقاومت زحمتکشان علاقه دارد، در مورد جنگ خلق در هند بپرسید، او هیچ چیزی درباره آن نمیداند.

3- رفتار تفرقه افگانه و سکتاریستی باب و حواریون ایرانی او بدینی نفرت انگیزی را نسبت به حزب کمونیست فلیپین در بین احزاب مشترک در (جا) به وجود آورده و دامن زده بود. کم بها دادن آنها بجنگ خلق در آنسرزمین، جنبش خلق فلیپین را از چشم کمونیستهای دنیا بر انداخته است.

4- برخلاف فلیپین، پیرو و ترکیه، باب و اصحابش جنگ خلق در نیپال را بطور خارق العاده پوشش دادند. آنها "الی وانستو" را به نیپال فرستادند و بخاطر تغییر روحیه در رهبری این جنگ پراچنداو بابورام باترای رابه عرش اعلی بالابردند. حتی زمانیکه آنها تسلیم شده واسلحه شان را در دیوهای سازمان ملل متحدانبار کرده بودند، حواریون ایرانی باب میگفت که سوسیالیزم در دامنه همیالیا در حال شکل گرفتن است. فقط زمانیکه پراچندا و بابورام باترای کاملاً تسلیم شدند باب به آنها نامه نوشت و تسلیم شدن شانرا مزمت کرد.

5- اگر بکارهای باب و اصحابش در مورد انقلاب در چین مانند "خدمات فناپذیر مائوتسه دون" و غیره سرسری نگاه کنیم این احساس به آدم دست میدهد که آنها برای انقلاب پرولتاریائی کارهای خوبی را انجام داده اند. اما اگر مقاصد و اهداف یک رویونیست و انصارش را در محاسبات شامل کنیم آنوقت این سوال در ذهن آدم خطور میکند که آیا نوشته‌های باب و ترجمه های حواریون ایرانی اونسخه حقیقی و گزارش درست واقعات انقلاب چین هستند؟ چطور میتوان تثبیت کرد که نسخه باب و دسته اش شبه حقایق بجای حقایق نیستند؟ ما نباید فراموش کنیم که رویونیزم بر خورد طبقاتی بورژوازی با پرولتاریاست، بالاین حال چرا باب درباره انقلاب چین حقیقت را بگوید؟ و چرا او در مورد انقلاب روسیه و به ویژه بعد از مرگ لنین چیزی ندارد؟ به ایندلیل که این نسخه به واسطه مائوتسه دون ارائه شده و باب امیدچندانی به قابل باور ساختن نسخه خود ندارد.

آنچه تا اینجا تذکر یافت حقایقی اند که بطور واقعی اتفاق افتاده و امروز جنبش کمونیستی بین المللی را به بیماری مشابه ساخته است که از ملاریا رنج میبرد. باب و حواریون ایرانی اودسته پشه های انافل در داخل جنبش کمونیستی اند.

حواریون ایرانی باب که آلت بیمقدار انتقال نظرات رویونیستی اودر ایران و افغانستان هستند آدم را به یادپرچمی های افغانستان می اندازند. همانگونه وابسته، همانطور بی اراده و دنباله رو. اینها با الفاظ تحریک آمیز "مانند هر که باب او اکیان را قبول نداشته باشد کمونیست نیست"، "کار باب او اکیان برابر با کار مارکس است" و بیهوده گوئیهای دیگری نشان میدهند که سر سپرده ترین دسته دنباله رو آسیائی باب رویونیست میباشند. تنها همین خصلت دنباله روی و وابستگی آنها کمونیست های زیادی را در ایران و افغانستان بمیدان مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی علیه باب و بادار امریکائی شان میکشاند. آنچه در مورد این ها از همه رقت برانگیزتر است این میباشد که در ایران کسی سلام شانرا هم علیک نمیگوید و این بی جهت هم نیست. همه آنهائی که در ایران به نحوی از انحاسیاست میکنند بیاددارند که اینها به بسیار آسانی از یک پهلوه پهلوی دیگر غلت میخورند. از سالهای 1978-79 تاکنون اینها سه بار غلت زده و جابدل کرده اند. روزی در رکاب خمینی بودند و با سپاه و بسیج شانه بشانه "از میهن امت اسلامی" دفاع میکردند، سپس آنجا را ترک گفتند و آمدند بظاهر کمونیست شدند و حتی بعضویت جنبش انقلابی بین المللی در آمدند. در بین سالهای 2001-2008 خط رویونیستی باب حتی همان سرخاب و سفیدآب کمونیست بودن را نیز از چهره شان پاک کرد.

متاسفانه عده ای از رفقای کمونیست حقیقی که در بین اینها بودند نتوانستند متشکل شده ثمره زحمات و دست آوردهای کمونیستی شانرا نجات بخشند. آنها هر کدام به نوبه خویش فقط این ها را ترک کردند. آنچه باقیماند، بخشی بود که تا اعماق استخوان شان بفساد و ریز و ریزم آلوده شده بود. همین ریز و ریز نیست ها بودند که اینبار میگفتند "مادر گذشته اشتباه رفته بودیم!". ریز و ریز نیست ها و اپورتونیستهای دیگر ایرانی می بینند که اینها حتی برای آنها قابل اعتماد نیستند زیرا بیشتر از همه آنها پهلو خورده و غلت زده اند. و بدتر اینکه به هر پهلوئی که افتاده درست یا نادرست موضع قبلی شانرا "اشتباه و انحراف" خوانده اند.

در حال حاضر اینها در چنان وضعیتی از بی ثباتی ایدئولوژیک-سیاسی دست و گریبان اند که حتی با تغییر دادن نام نوشته باب در برابر دسته های مفلوک و درويزه گر اپورتونیست، ریز و ریز نیست و رفرمیست مانند حزب توده، حکمتیست ها، چریک ها و غیره جبین سائی میکنند که "ببینید! ما هم مثل شما استالین و مائوتسه دون را قبول نداریم و نظرات آنها را کهنه خوانده و رد میکنیم". و با این حال مانند ریز و ریز نیستهای چینی که عکس مائوتسه دون را در میدان تیان مین نگه داشته اند، پساوند (م-ل-م) را حفظ کرده اند. این تناقض گوئی ترحم بر انگیز بیشتر از یک نوشته قطور، تزلزل و بی ثباتی ایدئولوژیک-سیاسی این دسته را بازتاب میکند.

انترناسیونالیزم پرولتری

از باب و کارهایش در قبال جنگ خلق در هند، پیرو و فلیپین صحبت کردیم (از حواریون ایرانی او نیز در آینده صحبت خواهیم کرد) با اینحال حرف باب از "انترناسیونالیزم پرولتری" بیشتر به یک جوک بی خنده می ماند. / *و مانند آیت الله* هاتصور میکند مردم بی عقل اند و خوب و بد را از هم تفکیک نمیکنند. چه کسی متوجه نبوده که آنها در برابر تجاوزات امپریالیزم امریکا بر افغانستان، عراق، سوریه، یمن، سومالی و... غیره از موش مرده هم بی حرکت تریاقتی مانده اند؟ با اینحال خنده آور نیست که بیایند می آیند و از انترناسیونالیزم پرولتری لاف بزنند؟! باب و مریدانش که تمهید و توطئه های امپریالیزم امریکا را در کشور های امریکای لاتین، جنوب شرق آسیا و اروپای شرقی کاملاً عادی میپندارند مدعی انترناسیونالیست بودن هستند؟! آیا نقد چنین فردی بر استالین و مائوتسه دون میتواند چیزی بیشتر از دهن کجی گستاخانه یک مفلوک از خود راضی و حدنشناس معنی بیشتری داشته باشد؟

گفتیم که در پیشگفتار فارسی این هجونامه مضحک آمده که او خط و مشی "جبهه متحد ضد فاشیسم" را که به واسطه کمینترن تهیه شده بود نقد (!) میکند. اما جبهه متحد ضد فاشیستی کمینترن تنها جبهه ای نیست که باب علیه آن میباید. او بدلیل منزوی بودن حواریون ایرانی اش و همچنین تنفیری که دسته های دیگر چپ در امریکا از او داشته اش دارند، اگر جبهه های هم از نیروهای خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط علیه بورژوازی بزرگ امریکا ایجاد شود، نقشی نخواهد داشت. و ما این حقیقت را در جنبش "نه بنام ما" در سال 2001 دیدیم و در کنفرانس های چپ اروپا مشاهده کردیم که چپ ایالات متحده تا چه حد از این دسته نفرت دارند. به این لحاظ او علیه هر گونه جبهه و از آن جمله جبهه متحد ملی در چین (که یکی از سه سلاح معجزه آسای خلق بحساب میرود) نیز میباید. او "موضع ایدئولوژیک و دیدگاهی علیه جبهه" دارد!.

"انگورتش است". بر اساس همین موضع دیدگاهی اش است که پچ پچ میکند "جبهه متحد ملی خلق چین تحت فشار استالین بر حزب کمونیست چین و مائوتسه دون به وجود آمده بود!" و تاهنوز جرائت تبلیغ مستقیم آنرا در خودنیافته است. مابموقع بر روی جبهه متحد ضد فاشیستی برمیگردیم و توضیح میدهیم که چرا این جبهه ضرور بود و کجای آن قابل انتقاد است و چگونه باید آنرا انتقاد کرد.

باب می نویسد: "انترناسیونالیسم مسلماتظاهری خشک و خالی نیست و نمیتوان آنرا مقوله ای درجه دوم، فرعی و یا چیزی که از پرولتاریای یک ملت به دیگری بسط مییابد، معرفی کرد. انترناسیونالیسم باید اساس و نقطه عزیمتی برای پرولتاریای تمام کشورها باشد". به این قسم باب "مارکس زمان ما!" فقط چیزی از انترناسیونالیسم پرولتاری در همین دوره مختصری که پرولتاریا در شرف تدارک انقلاب اند، یاد دارد. ولی اگر به همین پیکره کوچک خوب دقت کنیم میبینیم که او در همین پیکره کوچک هم تنهالاف میزند. در مورد تجاوز امپریالیسم امریکا بر افغانستان، عراق، سوریه، یمن، سومالی، چاد و... غیره او حتی همان "تظاهر خشک و خالی" را هم انجام نداده است، چه رسد به اینکه انترناسیونالیسم برایش مسئله اساسی و نقطه عزیمت باشد. در ماه اکتبر سال 2001 زمانیکه امپریالیسم امریکا برای لشکرکشی اشغالگرانه بر افغانستان تدارک میدیو خلق امریکا با شجاعت قهرمانانه جنبش "نه بنام ما" را در سراسر این کشور بر راه انداخته بود، دسته باب حتی در این جنبش شرکت نمیکرد و آنرا "بورژوائی" میخواند! در ماه اپریل سال 2003، زمانیکه خلقهای اروپا و امریکا کوچه و خیابانها را علیه جنگ و تجاوز بر عراق پر کرده و شعار ضد جنگ میدادند، دسته باب در گوشه ای جمع شده و به ساز خود را میزدند، ویدیو تهیه میکردند تا خوشباورانی مانند حواریون ایرانی او را مجاب کنند و به هیجان بیاورند.

باب به اختلاف نظر بین جیمز کانلی و لنین اشاره کرده میگوید: "نکته دیگری هم هست که قصد تحقیق درباره آنرا دارم و در اینجائنها اشاره ای به آن می کنم. ممکن است دیگران در این مورد بیش از من بدانند، به هر حال باید در این نکته دقیق شد. آنطور که من متوجه شدم بین لنین و جیمز کانلی مبارزه یا عدم توافقی وجود داشت. اگر چه این مسأله هم نیاز به تشریح دارد اما اختلافشان را به شکل خیلی فشرده به این شکل می توان خلاصه کرد: کانلی کم و بیش انترناسیونالیسم را به عنوان اتحاد بسط داده شده از یک خلق به خلق های دیگر تصویر می کرد. در حالی که لنین اصرار داشت و به درستی هم اصرار داشت که پرولتاریا در مفهوم ایدئولوژیک خود ملت ندارد این بدان معنا نیست که کارگران اصولاً به طور عینی در زمانی مشخص در یک ملت معین زندگی نمی کنند بحث این است که آن ها نماینده یک ملت خاص نبوده و از این زاویه، ملتی ندارند. آن ها نماینده پرولتاریای بین المللی هستند!" اگر توجه کنیم می بینیم که باب چگونه با خلط کاری "صادقانه" نشان میدهد که تمرکز ذهنی ندارد. "بین لنین و جیمز کانلی مبارزه یا عدم توافقی وجود داشت". آیا "عدم توافق" بمعنی "مبارزه" هست؟ مبارزه بعد از آنکه عدم توافق انکشاف یافت، صورت میگیرد و هر دو به یک معنی نیست. عدم توافق

¹ - مسایل جهتگیری استراتژیک - باب اوکیان

از بسیار دیر می‌تواند وجود داشته باشد و شاید هم بمبارزه انکشاف نیابد. در تضاد های درون خلق انواع مختلف عدم توافق وجود دارند و گاهی هم حتی بشکل حاد انکشاف می یابند اما به حد انتاگونیزم و "مبارزه" نمی‌رسند. مبارزه زمانی صورت می‌گیرد که عدم توافق به حدانتاگونیزم رشد یابد. این الفبای پروسه "وحدت و مبارزه" است و باب بخاطر "کاویدن باز هم عمیقتر و عمیقترش" آنرا فراموش کرده است. جادارد از باب "مارکس زمان ما!" بپرسیم که بین لنین و جیمز کانلی "عدم توافق" وجود داشت یا "مبارزه"؟

ثانیا، جیمز کانلی از بسط خلق به خلق صحبت میکند و لنین از مفهوم ایدئولوژیک پرولتاریائی. خلق با آنکه پرولتاریا را نیز در بر می‌گیرد، اما در مجموع یک ترکیب بورژوائی است در حالیکه پرولتاریا یک طبقه غیر مرکب جهانی میباشد. "مارکس زمان ما!" باخلط کردن "صادقانه" دو موضوع کاملا متفاوت و در نهایت امر اساسا مختلف برای خود مضمون حرافی تهیه میکند.

اما، مسئله اصلی بحث انترناسیونالیزم پرولتری است. از نظر ما انترناسیونالیزم پرولتری ارتباط طبقاتی اساسی ترین نیروی مولده جهان است نه ارتباط خلق به خلق. ارتباط پرولتاریا از نظر ایدئولوژیک نمیتواند از یک کشور بکشور دیگر بسط یابد، زیرا این ارتباط را نباید تابع مرزهای ملی بورژوازی ساخت.

اما ارتباط خلق با خلق فرق میکند. خلق ترکیبی است از طبقه کارگر، اقشار مختلف زحمتکشان، خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط. باب "ساینیتیست کبیر!" پرولتاریا و خلق را در سخنانش باهم "صادقانه" خلط میکند و از این طریق به بحث مخالفت لنین و جیمز کانلی میرسد، لنین بر روی پرولتاریا صحبت میکند و جیمز کانلی بر روی خلق؛ در حالیکه انترناسیونالیزم مفهوم ایدئولوژیک پرولتاریا است نه خلق.

لنین بر حق گفته که پرولتاریا از نظر ایدئولوژی ملت و میهن ندارد. اما بین مفهوم ایدئولوژیک و اشکال سیاسی مربوط به آن یک یا چندین پروسه انتقالی وجود دارد که عبارت از "تفسیر عام به خاص" میباشد. ما کمونیستها به این نظریه که بموقع تفسیر و تعبیر ایدئولوژی به سیاست نباید معیار هائی را که شرایط عینی پیش پای ما قرار میدهد از معادله حذف کنیم. این یعنی چه؟ این یعنی اینکه درست است که پرولتاریا ملت ندارد اما ملتهای بورژوازی پرولتاریا دارند. این چیزی هست که به آن آسانی ایکه باب از روی آن خیز میزند، نمیتوان نادیده گرفت و بهانه آورد که "این بدان معنایست که کارگران اصولا و به طور عینی در زمانی مشخص در یک ملت معین زندگی نمی کنند". اگر درست است که پرولتاریا از نظر عینی و در زمان مشخص در یک ملت زندگی میکند، پس برنامه انقلاب پرولتری هم بر مبنی همین مرزهای ملی تعیین میشود. زیرا در داخل همین مرزهای ملی است که شرایط اقتصادی- اجتماعی و تاریخی- سیاسی مشخص و متفاوت از ملل همسایه و یا دورتر حاکمیت دارند. باب "مارکس زمان ما" نمیداند که در دیالکتیک طبیعت شرایط داخلی اساس تحول است. ماتریالیزم دیالکتیک و ماتریالیزم تاریخی نقطه عزیمت پرولتاریا برای انقلاب است نه توهمات ذهنی.

باب می نویسد "نقطه نظر کانلی به عنوان مخالف دیدگاه لنین چنین بود: باید انترناسیونالیست باشیدولی برای مثال اگر ایرلندی هستی دشمنانمانده ملت ایرلندید و بر این اساس پشتیبان اتحاد

باسایر خلقهای تحت ستم و کارگران ملل دیگر هستند. این دو نظریه کاملاً متضادند . بدبختانه من ناچارم کمی تحریک‌آمیز بگویم از زمان مرگ لنین، این نظریه کانلی (اگر آن را به این شکل بخواهیم توضیح بدهیم) بود که به شکلی روزافزون در جنبش بین‌المللی کمونیستی گسترش پیدا کرد و نه دیدگاه لنین

دیدگاه لنین بر ادامه بحثهای تحریک‌آمیزم باید بگویم که نقطه نظر مائو هم کم و بیش چنین بود. علیرغم این که او برای انترناسیونالیسم پرولتری می‌جنگید و مسلماً نمیتوان منکر شد که مائو در کل یک انترناسیونالیست پرولتری بود، ولی دیدگاهش نسبت به این مقوله همان است که در نوشته هاوسخرن انیهایش منعکس شده است. یعنی این نظر که ما نماینده ملت چین هستیم و بر این اساس پشتیبان اتحاد پراولتاریا و سایر ملل تحت ستم در سراسر جهانیم. این بانقطه نظری که لنین برای آن می‌جنگید تفاوت دارد. از نظر لنین، چه در یک ملت تحت ستم و چه در یک ملت ستمگر، کمونیستها از نقطه نظر ایدئولوژیک هیچ ملتی را نمایندگی نمیکند. این انحراف مسلماً از مائو شروع نشده است.

حتی ترجیح میدهم مساله را به شکل دیگری مطرح کنم. این انحراف وجود داشت و چیزی بود که مائو از آن گسست نکرد. مائو از دیدگاهی که بر جنبش بین‌المللی کمونیستی غالب شده بود، نگسست"

در اینجا دو موضوع با هم خلط گردیده اند. نخست اینکه جیمز کانلی نمیگوید که اگر "پراولتاریای ایرلندی" هستید از همین موضع پراولتاریای ملل دیگر برخوردار کنید. او میگوید "برای مثال اگر ایرلندی هستید شما نماینده ملت ایرلندید و بر این اساس پشتیبان اتحاد با سایر خلقهای تحت ستم و کارگران ملل دیگر هستید". چه مشکلی در این حرف وجود دارد؟ عبارت دیگر کجای این سخنان ضدانترناسیونالیزم است؟ رابطه خلق یک کشور با خلق کشور دیگر تحت هر شرایط تا زمانی که جامعه طبقاتی وجود دارد درست است. با اطمینان میتوان گفت که حتی رابطه خلق یک کشور با طبقه کارگر پیروزمند که قدرت سیاسی را در کشور دیگر تصرف کرده درست است. این حرف ها به انترناسیونالیزم پرولتری ربطی ندارد. انترناسیونالیزم پرولتری یک مسئله طبقاتی بوده و محض به مبارزه طبقاتی پراولتاریای جهان ربط میگیرد. انترناسیونالیزم پرولتری از دیدگاه ایدئولوژی عبارت از برسمیت شناختن نقش سیاسی و تاریخی پراولتاریا بمثابه قطب اساسی متضاد سرمایه‌داری در سراسر دنیا است. این نقش پایه و اساس مارکسیزم را تشکیل میدهد و در تمام اسناد مارکسیستی به اشکال مختلف توسط مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائوتسه دون بیان گردیده. طبق مارکسیزم آنچه از نادارها، زحمتکشان و خرده بورژوازی در بین این دو قطب اساسی (پراولتاریا و سرمایه‌داری) وجود دارند، توده یا mass است که بنا به ترکیب طبقاتی و منافع اقتصادی و موقعیت اجتماعی شان قادر نیستند بعنوان یک قطب اساسی ظاهر شوند. بزرگترین انحراف برنامه و اساسنامه سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) این بود و هست که به نقش پراولتاریا بمثابه قطب اساسی و تعیین کننده در مقابل

سرمایداری و از این موضع تعیین کننده ماهیئت جنگ مقاومت مردم افغانستان اتکا نکرده است. این انحراف هر سازمان را به یک تشکل اپورتونیستی مبدل میسازد. باب با آنکه خوب میدانند یک کمونیست از همان روز اول که الفبای آگاهی مارکسیزم را می آموزد به این حقیقت واقف میگردد که بخشی از طبقه ای است که تضاد آشتی ناپذیر با سرمایداری دارد و این طبقه بخشی از خلق است نه خلق. مسئله دوم، خلط شرایط تاریخی و مناسبات پرولتاریا با ملل دیگر است. پرولتاریا در شرایط تدارک (شرایط کنونی) تنها و تنها از طریق گردان پیش آهنگش (حزب کمونیست) این ارتباط طبقاتی-جهانی را تامین میکند. اما بعد از آنکه پرولتاریا در یک کشور قدرت را تصرف کرد، این شرایط تغییر میکند. در شرایط جدید پرولتاریای پیروزمند از طریق سازمانهای مختلف با ملل و خلقهای دیگر ارتباط برقرار میسازد. از طریق سازمان دولتی ارتباط دیپلماتیک، تجاری، فرهنگی و از طریق حزب پرولتاریا پرولتاریای دنیا ارتباط میگیرد. باب در حرف هایش در مورد انترناسیونالیزم بعد از مرگ لنین این مسایل را هیچ در نظر نمیگیرد، مثلاً؛ وقتی میگوید "بحث این است که آنها نماینده یک ملت خاص نبوده و از این زاویه، ملتی ندارند. آنها نماینده پرولتاریای بین المللی هستند"² می بینیم که صرف در مورد وظیفه حزب پرولتاریا حرف میزند. حزب پرولتاریا تحت شرایط تدارک انقلاب یگانه ابزار مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی- طبقاتی جهانی پرولتاریاست. اما مانیکه پرولتاریا بقدرت میرسد، بغیر از سلاح ایدئولوژیک - سیاسی- طبقاتی ابزارهای دیگر مبارزه را نیز سازمان میدهد. مثلاً، ارتش، سازمان اطلاعات، دستگاه تعلیم و تربیه و سرانجام خود دولت تحت رهبری حزب که ابزار بزرگ دیکتاتوری پرولتاریا میباشد. روشن است که حزب کمونیست یا حزب پرولتاریا نماینده پرولتاریا است نه نماینده یک ملت اما ابزار دیگر پرولتاریا شامل این امر نمیشود. در بخش دوم مدلل خواهیم ساخت که دولت پرولتاریا از موضع ملتی که پرولتاریا بر آن حاکم شده با ملل بورژوازی ارتباط سیاسی، تجاری، فرهنگی و روابط صنعتی برقرار میسازد. اگر چنین است، پس چرا باید گفت که سخنان استالین همیشه از موضع رهبر حزب پرولتاریا ادا شده؟ استالین بعنوان رئیس دولت میتوانست از موضع دولت و ارتش هم سخنی داشته باشد. اگر منشا این حکم کندذهنی باب نباشد بدون شک شیادی و حلیه گری اوست که این توهم را خلق میکند که استالین و مائو همیشه از موقف رهبر حزب پرولتاریا حرف زده اند و گویا حق نداشته اند که در روابط دولتی حرف بزنند..

به اینقسم دیده میشود که باب یا بگفته حواریون ایرانی اش "مارکس عصر حاضر!" قادر به تشخیص و تفکیک کشمش از پنبه دانه نیست.

باب میگوید که انترناسیونالیزم پرولتری یک مفهوم ایدئولوژیک است و گویا که مفهوم ایدئولوژیک مانند فتوا تابع شرایط و اوضاع نیست و از همین جابر استالین و مائوتسه دون حمله میکند. یک چنین تصویری از انترناسیونالیزم پرولتری دیدکاملاً تقلیل گرایانه (ریداکسیونیزم) و اپورتونیستی است. از نظر ما انترناسیونالیزم پرولتری تا زمانیکه پرولتاریا در تاریخ وجود دارد ابزار ایدئولوژیک - سیاسی مبارزه

² - مسایل جهتگیری استرانیژیک- باب اوکیان

طبقاتی پرولتاریا بوده و در هر شرایط معین تاریخی اهداف استراتژیکش را تغییر میدهد. مابین شرایط را به سه مرحله تقسیم نموده و در مورد آنها صحبت میکنیم.

- 1- در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتاری یا در شرایط تدارک انقلاب.
- 2- در دورانی که یک یا چند کشور به سوسیالیسم رسیده و با امپریالیسم در عرصه جهانی مبارزه میکنند.
- 3- در عصر سوسیالیسم یعنی زمانی که امپریالیسم نابود گردیده و قدرت سیاسی طبقه کارگر در تمام جهان حاکم است، اما تمامی کشورها به فائزهای سوسیالیسم گام نگذاشته اند.

1- انترناسیونالیسم در دوران تدارک انقلاب پرولتاریائی

این شرایط جهان کنونی است که در آن جهان بین چند شرکت امپریالیستی تقسیم گردیده که هر کدام صد هাজার کارگر را در نقاط مختلف گیتی استثمار میکند. استثمار، غارت، ستمگری ملی امپریالیستی، جنگ افروزی، ایجاد بحرانهای اقتصادی و بیکاری عرصه زندگی را بر خلقهای آسیا، افریقا و امریکای لاتین بیشتر از مناطق دیگر دنیا تنگ ساخته اند. انقلاب از این قاره ها می آید نه از کشورهای سرمایه داری پیشرفته یا از بطن هیولا. از جانب دیگر تضاد بین بلوکهای امپریالیستی و رقابت بر سر غارت منابع فوسیلی و لیتیوم، تلاش هر کدام برای به انحصار کشیدن گذرگاه های استراتژیک و تسخیر انحصاری بزرگترین بازار های عرضه انرژی امنیت و ثبات را در این سه قاره طوری بر هم زده که فقط با انقلاب تحت رهبری حزب کمونیست میتوان آنها را مجدداً تامین کرد. امپریالیست ها تیره ترین، جنایتکارترین و عقبگرا ترین نیروهای تاریخ بشر را بنام القاعده، داعش، طالبان، بوکوحرام، الشباب و غیره سازماندهی، تمویل و تسلیح کرده تا از عمده شدن تضاد های اساسی خلق و ضد خلق به تضاد عمده جلوگیری کنند. اما این سنگی است که بر روی پای خود آنها افتاده و خلقهای این سه قاره را بیشتر علیه آنها خشمگین ساخته است.

بنابه این لحاظ انترناسیونالیسم پرولتاری در حال حاضر عبارتست از: اتحاد احزاب و سازمانها و تشکلهای مارکسیستی-لنینیستی-مائویستی جهان و ایجاد یک هسته سری از فعالان حرفه ای و با صلاحیت این احزاب برای عملی ساختن اهداف زیرین:

- تاسیس یک تشکل انقلابی دینامیک جهانی، مبارزه در راه ایجاد انترناسیونال چهارم و سازماندهی یک دستگاه تبلیغات انقلاب پرولتاری. فعالیت ایدئولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی برای ایجاد احزاب کمونیستی در تمام کشورهای دنیا بطور عام و کشورهای قاره آسیا، افریقا و امریکای لاتین بطور خاص، تامین و استحکام ارتباط با آنها و احزاب و سازمانهای برادر که موجود اند.
- تحقیق و پژوهش در شرایط عینی و ذهنی کشورهای معین در مناطق انقلاب را در این سه قاره و تشخیص و تعیین ضعیف ترین حلقهات زنجیر دشمن بحیث میدانهای نبرد جهانی با امپریالیسم و متمرکز ساختن کار و نیروهای انقلابی در آن نقاط برای برپا کردن جنگ خلق و رهبری آن.

آرایش تضادهای جهانی نشان میدهد که نقطه ضعف هیولای سرماییداری در شکم آن نیست و انقلاب از کشورهای امپریالیستی نمی آید. به این لحاظ ادعای "مبارزه در شکم هیولا" یک توهم فریب دهنده و لاف زدن خنده آور اپورتونیستهای مفلوکی مانند باب و دسته اش میباشد. اعتراض به قتل جرج فلویو عصیان صدها هزار نفر در امریکانشان داد که احزابی مانند دسته باب بیشتر از تماشاگران حیرت زده عصیان خلق خشمگین چیز دیگری نمیتواند باشد.

2- انترناسیونالیسم پرولتری در زمانیکه یک یا چند کشور به سوسیالیسم رسیده و با امپریالیسم در عرصه جهانی مبارزه میکنند.

در این مرحله دژ انحصارات سرماییداری در یک یا چند نقطه دنیا شکسته و دایره غارت و استثمار جهانی آن کوچکتر گردیده است. سرماییداری جهانی با هر وسیله از زوایای مختلف علیه حاکمیت طبقه کارگر و جنگ خلق در کشورهای دیگر که در جریان اند یا بطور پوتنسیال وجود دارند، به تخریب دست میزند. از اعزام نیروهای مزدور و بومی الاصل های خارج نشین گرفته تا سازمان دادن جنگ های نیابتی و لشکرکشی مستقیم و براه انداختن جنگ تجاویزی، به پیش میرود. در این وضعیت مبارزه پرولتری به دوشکل ولی بایک مضمون ادامه خواهد یافت. شکل اول حاد ساختن مبارزه پرولتری در قالب دفاع از حاکمیت طبقه کارگر علیه امپریالیسم میباشد. کارگران کشورهای امپریالیستی باید به اشکال مختلف علیه مداخلات امپریالیسم خودی دست بمقاومت بزنند، با سازماندهی تظاهرات پروسه تولید افلج ساخته و ارسال اسلحه، آذوقه، مصالح جنگی، جلسات تصمیم گیری، پروسه تولید سلاح و ترانسپورت را مختل سازند، بنادر دریائی، هوائی و ایستگاه های قطار را اشغال نموده و امکانات تحرک و تدارکات امپریالیسم را فلج نمایند. شکل دوم، در قالب دفاع مسلحانه مستقیم طبقه کارگر در کشورهای سوسیالیستی و بسیج ساختن تمام اقشار خلق برای مقاومت مسلحانه علیه امپریالیسم در داخل و خارج از کشور خود میباشد. یک نمونه از این کار را مائوتسه دون در این مرحله اینطور بیان میکند: "ما باید با پرولتاریای کلیه کشورهای سرماییداری متحد گردیم، یعنی با پرولتاریای ژاپن، انگلستان، ایالات متحده امریکا، آلمان و ایتالیا و سایر کشورهای سرماییداری متحد شویم، زیرا این یگانه راهی است که ما از طریق آن میتوانیم امپریالیسم را از پا در آورده به آزادی ملت خود و ملل و خلقهای جهان دست یابیم، اینست انترناسیونالیسم ما، انترناسیونالیسمی که بدان وسیله علیه ناسیونالیسم تنگ نظرانه و میهن پرستی کوتاه نظرانه مبارزه میکنیم"³ (بیاد بسیون). در اینجا دیده میشود که انترناسیونالیسم پرولتری برای پرولتاریائی که بقدرت سیاسی دست یافته (اتحادشوری در آن زمان) یک شکلی از وظایف را مطرح میسازد و برای پرولتاریائی که جنگ خلق را در یک سرزمین رهبری میکند (حزب کمونیست چین در آن زمان) شکل دیگر آنرا و سرانجام پرولتاریائی را که در کشورهای سرماییداری زندگی میکنند (حزب کمونیست کانادا در آن زمان) عهده دار شکل کاملاً متفاوت

³ - بیاد بسیون - مائوتسه دون آثار منتخب جلد دوم

ازدو بخش دیگر میسازد. تمام این اشکال یک مضمون و یک جهت حرکتی دارند که همانا مبارزه طبقه کارگر علیه سرمایداری و تصرف قدرت سیاسی میباشد. باب درست همین اشکال و تقسیم وظایف انترناسیونالیستی پرولتاریا را به اصطلاح نقد میکند!

3- انترناسیونالیسم بین کشورهای سوسیالیستی

مشخصات دومرحله قبلی (دوران تدارک انقلاب و دوران حاکمیت محدود طبقه کارگر) وجود بالفعل امپریالیسم در جهان است. موجودیت امپریالیسم سیاست انترناسیونالیستی پرولتاریا را رقم میزند. تا زمانی که امپریالیسم وجود دارد، کماکان بر بخش عمده مالی، بازار تولید و مبادله و خدمات جهانی نقش خواهد داشت. بدون انترناسیونالیسم پرولتری، نقش امپریالیسم بر بنگاه های مالی، منابع انرژی، بازار تولید و مبادله، ترانسپورت و دریانوردی، صنایع و تجارت از اقتدار نمی افتد و بحرانهای گسترده تمام کشورهای سرمایداری را در بر نمیگیرد. در این مرحله طبقه کارگر به سه بخش تقسیم میشود: بخشی که در فازهای مختلف سوسیالیسم بسر میبرند. بخشی که تازه به دموکراسی نوین رسیده و یا مشغول ساختمان سوسیالیسم میباشد و بخشی که مصروف نبرد برای تصرف قدرت سیاسی است. در این دوران انترناسیونالیسم پرولتری عبارتست از تمرکز قوا برای واژگونی کامل امپریالیسم و فتح کامل جهان. بعبارت دیگر نقطه عزیمت انترناسیونالیسم پرولتری در این دوره واژگونی جهانی سرمایداری و نیمه سرمایداری میباشد.

بعد از فتح کامل جهان، طبقه کارگر جهان هنوز هم از نظر زبان و فرهنگ ملی از یکدیگر جدا می باشند. مشکلات اجتماعی معینی مانند عادات گذشته، ستم جنسی، روحیه پدرسالاری در خانواده و امثال اینها این طبقه را بدرجات مختلف از هم جدا میسازند. در آن کشورهایی که پیشتر به سوسیالیسم رسیده اند اشکال مالکیت سوسیالیستی تغییر کرده و تفاوت بین شهر و روستا، تضاد بین کاریدی و کارفکری بیشتر حل شده تا جاهای دیگر. اینها بصورت عموم معضلاتی اند که فقط از طریق انترناسیونالیسم پرولتری قابل حل میباشد. زیرا پرولتاریای که بواسطه بقایا و تفاله های جامعه کهن بشری از هم مجزا گردیده نمیتوان کمونیزم را ساخت. فقط با انترناسیونالیسم پرولتری میتوان زمینه های آمیزش ملل مختلف سوسیالیستی را مهیا ساخت و خوی و خواص پرولتری را با خوی و خواص دنیای بدون ملت و میهن را برگیتی حاکم نمود. لنین وقتی میگفت پرولتاریا میهن و ملت ندارد منظورش عملی ساختن این سه دوره بود، یعنی اینکه بعنوان یک طبقه واحد یک واحد جهانی در راه عملی ساختن هر سه دوره کار کند، نه اینکه از شکست انقلاب در پیرولدت ببرد و رهبران را به مسخره بگیرد و خرد بسازد و انقلاب در هند را پوشش ندهد و از انقلاب در فلپین به بدگوئی بنشیند.

انترناسیونالیسم پرولتری و پرولتاریای ملل ستمگر

این قسمت را در بخش دوم و سوم به تفصیل مورد گفتگو قرار میدهم ولی در اینجا به عنوان مقدمه بر آن بطور خیلی مختصر مکتب میکنیم: باب میگوید "از نظر لنین، چه در یک ملت تحت ستم و چه

در یک ملت ستمگر، کمونیست‌ها از نقطه نظر ایدئولوژیک هیچ ملتی را نمایندگی نمیکنند. این انحراف مسلمانان مائوشروع نشده است." اگر چند باب نمیگوید که حرف های خود لنین از چه قرار است. اونه ماخذی میدهدونه نامی از منبع می آورد مثل یک آدم متکبر و از خود راضی که تصور میکند مردم تمام حرفش را قبول دارند حرف میزند، مابا سند و مدرک نشان خواهیم داد که چرا لنین آنروزها این نظرات را انکشاف داد و چطور شرایط آنزمان با زمان ما فرق کرده و اکنون چگونه به این موضوع باید نگاه کرد. اما از باب باید پرسید: باب! ساینتیست کبیر! چرانمیگویی که لنین در کجا این حرفها را گفته است؟ وقتی کسی مثل تو صحبت میکند و منبع و ماخذ نمیدهد معلوم است که از چیزی هراس دارد. تو از چه میترسی؟ مگر درست از این نمیترسی که خواننده برود و تحقیق کند و "شرط نزول" نظرات لنین را پیدا کند؟

تجائیکه تاریخ لنین را میشناسد و با تحلیل مشخص از اوضاع مشخص کار میگرد و مانند آیت الله های ایرانی و امریکائی فتوا صادر نمیکرد. چه کسی میتواند حتی تصور کند که لنین به پرولتاریای آیرلند، هند و سایر مستعمرات آن روزی انگلستان گفته باشد که در مقابل ستمگری و غارت ملت ستمگر بی تفاوت باشند؟ و بالعکس از پرولتاریای انگلستان خواسته باشد که در مورد ستمگری بر خلق آیرلند و هند چیزی نگویند؟

در اینجا می بینیم که باب چگونه از نیروهای کمونیست و انقلابی می خواهد که در مقاومت علیه استعمار و امپریالیزم سهم نگیرند و با چه حيله گری آنرا تئوریزه میکند. بهمین لحاظ هم هست که حواریون ایرانی اودر قبال تحریم های امپریالیزم امریکا که خلق ایران را بر خاکستر سیاه نشانده ، دم بر نمی آورند.

پایان بخش اول

مأویست های افغانستان

حمل 1399، مارچ 2020

آدرس مکاتبه با ما
P.O. Box 1
Station H
Montreal Quebec
H3G 2K5
CANADA

